## دید و بازدید

نگاهی به مجموعه شعر «شبانه‌ها» سروده رضا طاهری

# آن که می‌نویسد، دروغ می‌گوید

■ محمود حیدری ■

رضا طاهری، شاعری است که در کارنامه خود، سه مجموعه شهر سپید، یک مجموعه غزل، یک مجموعه نمایشنامه، یک مجموعه داستان کوتاه و یک کتاب تاریخ (دوتای آخر در دست چاپ هستند)، دارد؛ کارنامه‌ای پراکنده و گسترده.

شاید این همه پراکنده کاری و پراکنده گویی، ترس وی از زندگی کردن است و «شعر» راهی باشد برای فرار از این ترس؛ ترسی که سراسر زندگی شاعر را فراگرفته است، اما فرار وی چیزی غیر از سرگردانی و آوارگی برایش به ارمغان نیاورده و نخواهد آورد.

**«... خوشبختم از این همه غمی که این روزها دارم / و می‌ترسم جمعه برسد /همه اینها تعطیل شود.»** (ص ۷)

مجموعه شعر «شبانه‌ها» آخرین دفتر شعر رضا طاهری است که نثر داستان‌سرا آن را در بهار ۱۳۸۵ چاپ و منتشر کرده است. در این کتاب ما درپای نوستالژیک زندگی شاعر را که در کتاب های قبلی وی نیز تکرار شده، می‌بینیم. این مضامین دغدغه های ذهنی و فکری شاعر هستند که بعد از گفتن و چاپ در سه کتاب قبلی هنوز ذهن وی را رها نکرده‌اند و تابوهای ذهنی شاعر شده‌اند. خود وی نیز راه گریزی از آنها ندارد. با اینکه بارها و بارها آنها را بیان نموده، اما هنوز قدرت آن را ندارد که به حریم آنها نزدیک شود و تقدس آنها را بشکند و هنوز با نگاهی کاریزماتیک به آنها می‌نگرد.

**«مثل همان دختری که در امتداد راه گم شد و از یاد رفت /پس گاوهای قهوه‌ای ماااااح کشیدند.»** (ص ۹)

کتاب «شبانه‌ها» شامل سه بخش به نام‌های «شبانه اول»، «شبانه دیگر» و «شبانه آخر» است. «شبانه اول» شامل شعرهای بلند است و شاعر توانسته است انسجام و ارتباط تصویری و محتوایی شعرها را حفظ کند. همچنین فرصت کافی را برای خود فراهم کرده است تا آنگونه که خود می‌خواسته در شعر جولان دهد و حرف‌های خود را بدون محدودیت - که گاه شعرهای کوتاه درگیر آن هستند - بزند. شعرهای این بخش به مخاطب اجازه انتخاب می‌دهند و هرگز خود را بر سر مخاطب آوار نمی‌کنند.

«شبانه دیگر» شامل شعرهای کوتاه است. شعرهای این شبانه، عاشقانه‌تر از دیگر شبانه‌هاست. بازی های زبانی و کلامی نیز در این شبانه بیشتر دیده می‌شود و پادآور کتاب «هفت تا و دو تا دوستت دارم» شاعر است، اما با زبانی ساده و نرم‌تر.

**«به خانه می‌رسم /با این سال‌ها که از نفس افتاده‌اند /و نیستی /درخت‌ها آنچه بر تن کرده‌اند، کنده‌اند /و زنان کوچه باریک و تنگ /باز آمده جای گرفته نشسته‌اند /مثلا از همه آن سال‌ها /قاب کرده‌ام /در خانه آویخته‌ام /آن دو سنجاقک نقره‌ای /که تو از امواج موهات /به من ارزانی داشتی.»** (ص ۴۳)

«شبانه آخر» شامل طرح هایی کوتاه و هایکووار است که در آنها گاه با تصاویر جهان وطنی روبرو می‌شویم؛ شعرهایی که بیشتر به موضوع عشق، شعر، زندگی و خود شاعر می‌پردازند.

**«الاغ پیر خندید و گفت: /مولد می‌شویم /رنج می‌کشیم /می‌میریم.»**

یا:

**«شعر مثل بادبادکی بزرگ است /که سنگین‌ترین آدم‌ها را با خودش /به آسمان می‌برد.»**

و یا:

**«مانند آسمانم که ریشه‌ای ندارم.»**

در کتاب «شبانه‌ها» با شاعری روبرو می‌شویم که روی اشیای پیرامون خود زوم می‌کند، آنها را کلچین و با دقت در تصاویر خود جای می‌دهد. گویی که می‌خواهد دست به اسطوره‌سازی بزند. برخلاف کتاب «هفت تا و دو تا دوستت دارم» که شاعر از اشیاء رایج ایران و جهان ایران و جهان در خدمت محتوا و تصویر شعری خود استفاده می‌کند.

در کتاب های «هفت تا و دو تا دوستت دارم» و «داستان مرگ سیزدهم» شاعر تکلیفش با مساله عشق روشن نیست و با آن درگیر است. گاهی عشق و گاهی هم شعار، فاتح می‌دانند، اما در کتاب «شبانه‌ها» شاهد این کشمکش و درگیری نیستیم. شاعر موضع خود را روشن می‌کند و برای عشق پایانی به جز نفرت متصور نیست. عشق را جاده‌ای می‌داند که برای گم شده‌ها مفهومی ندارد و تنها عابران سرگردان را سردرگم‌تر می‌کند.

**«نفرت پایان همه عشق‌های دنیاست /دختر خنده‌رو به من گفت /تو عشق می‌کاری /پس نفرت درو خواهی کرد.»** (ص ۱۱)

یا:

**«... /باید ابرها را از تن درآورم /تا به زمین برسم /یا سست می‌کنم /همه عاشقان قدیمی یا سست می‌کنند.»** (ص ۳۹)

و یا:

**«عشق تنها جاده‌ای بود /نه مقصد /برای بره گم شده /جاده هیچ مفهومی نداشت.»** (ص ۵۴)

شاعر «شبانه‌ها» گاهی هوس می‌کند و نزدیک آتش می‌شود. گاهی نیز از روی آن می‌پرد. وارد ناخودآگاه اقوام ایرانی می‌شود. دست زدن به آرکی تایپ های این قوم شجاعت می‌خواهد، اما مغلوب دزدان عبوس با تفنگ های ضامن کشیده می‌شود. کلاه شعری خود را از سر برمی‌دارد و لرزان لرزان از کنار جاده هایی که بارها آمده، برمی‌گردد. در کنار ماهیگیری خلیج فارس که زیر سنگینی خورجین های نان، همه چیزشان را به دست فراموشی سپرده‌اند، می‌نشیند. در معابد کوه های جنوب دوباره آتش می‌افروزاند و به عبادت می‌نشیند. آتش شعله می‌کشد و همه چیز را در کام خود فرو می‌برد. در این آشفته بازار سودایی نان، سر از اداره درمی‌آورد، اما به جای نان، در زیر پرونده‌های چاق اداری - که به هیچ دسیسه‌ای لاغر نمی‌شوند - راهی به آفتاب نمی‌برد. ناگزیر به رسالت شاعربودن خود شک می‌کند. آرزوهایش را پر کاهی بر باد فنا می‌پندارد. همه دلمشغولی هایش کوچک و کوچک‌تر می‌شوند. دیگر نه از خود رویایی دارد و نه دیده می‌شود؛ حتی با چشم های تلسکوپی حرکات صفوری. حکایت او تنها این نیست. شاعر، خیابان هایی که او را به دریا می‌رسانند و میدان هایی که پروانه‌وار در آنها بچرخد را دوست دارد، اما همیشه هراسی حتی در خواب هایش او را رها نمی‌کند. می‌داند از این ابری که تویی بارانی نمی‌بارد. تشنه قدم در ناکجاآباد می‌گذارد. سوار بر کامیونی می‌شود با گلشنه‌ای تلخ و آینده‌ای نامعلوم.

به بهانه یکصدمین سال انتشار روزنامه ملانصرالدین /۱۹۰۶ م.

# گامی به پیش در بیداری

■ مسعود عرفانیان ■

یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران در سالی که آن را سپری می‌کنیم، درست برابر است با یکصدمین سال انتشار روزنامه «ملانصرالدین»، این روزنامه نقش بسزایی در بازتاب رویدادهای انقلاب مشروطه ایران و افشای چهره کریه خودکامگان و جور و ستمی که به مردم می‌نمودند داشت. اشعار چاپ شده در «ملانصرالدین» که بیشتر آنها را سروده های میرزا علی‌اکبر طاهر زاده ملقب به «هوپ هوپ» تشکیل می‌داد و نیز مقالات خود جلیل محمد قلی‌زاده که با طنزی نمکین در انتقاد از اوضاع ایران و دیگر کشورها نوشته می‌شد، در رشد آگاهی های مردم ایران از مناسبات نامسالم رایج، خرافه پرستی، وایسگرایی، نابرابری های اجتماعی و جور و ستم حکام و... تاثیر داشت.

این روزنامه در ایران و بویژه در آذربایجان کاملا شناخته شده بود و به دلیل یکسان بودن زبان آن با زبان مردم آذربایجان، سروده‌ها و نوشته های آن خیلی زود در میان مردم گسترش می‌یافت و روز به روز بر شمار هواخواهان آن افزوده می‌شد. پیدایش «ملانصرالدین» نه تنها در قفقاز، بلکه در ایران و سرتاسر دنیای شرق یک رویداد بزرگ بود.

«ملانصرالدین» به پیکار علیه جهل و نادانی، خرافه پرستی، وایسگرایی، خودکامگی، ریاورزی و سالوسی و ... برخاسته بود و هر کاریکاتور، شعر و مقاله آن تکان شدیدی بر پیکر خودکامگان و وایسگرایان فرو می‌آورد و به سخن دیگر، گامی به پیش در بیداری و آگاهی توده های مردم بود. به گفته کسروی، ملانصرالدین از روزنامه هایی است که باید یاد آن در تاریخ بماند.

نفوذ این روزنامه نوشته ها و اشعار آن که سروده میرزا علی اکبر صابر بود، در میان مردم ایران بویژه در آذربایجان، تابدان پایه بود که به زبر فشار مقامات ایرانی، دستگاه سانسور تزار «ملانصرالدین» را از گفت و گو درباره رویدادهای ایران و نام بردن از «لیاخوف» و «محمدعلی شاه» و بدگویی درباره آنان باز می‌داشت.[۵] در تبریز نیز آن را از «اوراق مضله»[۶] دانستند تا شاید ازاین راه پیوند میان روزنامه با مردم را بگسلند، اما این نیز سودی نداشت و پخش آن در میان مردم گسترده‌تر یافت. محمدعلی میرزا نیز از پخش شدن آن در میان مردم جلوگیری نمود، ولی سرانجام با کوشش آزادیخواهان و به رای انجمن این مشکل از میان برداشته شد.[۷] نامه نگاری میان کمیته مطبوعات و نهادهای گوناگون حکومتی در روسیه برای جلوگیری از انتشار «ملانصرالدین» به جهت چاپ مقالات و تصاویر پیرامون خودکامگی در ایران زمان زیادی ادامه داشت.[۷]

### چگونگی انتشار «ملانصرالدین»

در دوران انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، رژیم تزار مجبور به چشم‌پوشی از برخی سختگیری ها در کار نشریه ها گردید و از شدت فشار خود بر آنها کاست. در ۲۴ نوامبر سال ۱۹۰۶ «قانون مطبوعات اداری» مورد پذیرش قرار گرفت و در ۱۸ مارس ۱۹۰۶ در «فرمان عالی» صادره که شامل گذشت هایی بود این موضوع به آگاهی همگان رسید. بلشویک ها نیز از وضعیت پیش آمده استفاده و در کنار انتشار نشریات پنهانی خود، اقدام به چاپ روزنامه های آشکار نمودند.

جلیل محمدقلی زاده[۸] در فوریه سال ۱۹۰۶ برای انتشار «ملانصرالدین» درخواستی نوشت و در ۴ مارس سال ۱۹۰۶ کمیته سانسور قفقاز موظف گردید که با انتشار آن موافقت نماید.[۹] بدین ترتیب «ملانصرالدین» به وجود آمد و با چاپ مقاله ها، انتقادهای تند و آتشین، پاورقی های طنز، شعرهای فکاهی، تلگرام های شوخی، حکایت های خنده دار، لطایف و کاریکاتورهای جذاب، آب در خوابگه مورچگان ریخت و راه و روش خود در بیداری خفتگان دیرسال شرق آشکار ساخت.

نخستین شماره «ملانصرالدین» در ۷ آوریل سال ۱۹۰۶[۱۰] در شهر «تفلیس» پایتخت کنونی جمهوری گرجستان منتشر شد. تصویر روی جلد این شماره گروهی آدم را که نمایندگان شرق خفته هستند نشان می‌دهد که اندک اندک از خواب غفلت بیدار می‌شوند و خود «ملانصرالدین» نیز بالای سر آنان ایستاده و با ریشخند، تماشاگر آن صحنه است. پس از زمان اندکی، نام «ملانصرالدین» مرزهای قفقاز را درنوردید و سرتاسر خاک روسیه و همه شرق نزدیک میانه را فراگرفت. روزنامه در آسیای مرکزی، کریمه، ایروان، قازان، اوفا، هشترخان، اورنبورگ، تبریز، تهران، ارزروم، استانبول، قاهره، بمبئی، کلکته و شهرهای دیگر خوانندگان بسیاری داشت.[۱۱]

انتشار «ملانصرالدین» بازتاب گسترده‌ای در میان گروه های وابسته به جریان های گوناگون داشت، تا جایی که حتی افراد و روزنامه های وابسته به بورژوازی نیز درباره آن اظهار نظرهای مثبتی بیان می‌داشتند. «تتها» ۹ روز پس از چاپ نخستین شماره روزنامه، احمد بیک آقایف نوشت: روزنامه «ملانصرالدین» را بنگرید که چه روزنامه خوبی است، چقدر عقل، هوش، ذوق و مهارت از خود نشان می‌دهد. نه تنها ما بلکه مترقی‌ترین و متمدن‌ترین مردم هم به اینگونه نشریات مباهات می‌نمایند.[۱۲] روزنامه «حیات» هم نوشت: «ملانصرالدین برای مدح و ثنا گویی منتشر نمی‌شود و این عادت شاعران ایرانی را ترک خواهد داد و او با نقد، هجو، استهزا و خنده، راه اصلاح رفتارهای نادرست ما را در پیش گرفته است.»[۱۳]

نویسندگان و متفکران بسیاری با اندیشه های گوناگون سیاسی همچون: «علی بیک حسین زاده»، «عباس صحت»، «فریدون کوچه‌باغی»، «تریمان نریمانوف»، «صمد بیگ آقامالوف»، «یوسف وزیر»، «رحیم‌سازوف»، «قارایف» و... درباره ویژگی های مثبت و منحصر به فرد «ملانصرالدین» در روزنامه ها مطلب نوشته‌اند. در ایران نیز افزون بر خود روزنامه، نوشته های آن و بویژه اشعار طنز «صابر» خوانده می‌شد و خواهان زیادی داشت. بسیاری از آن شعرها در روزنامه های ایران چاپ می‌شد و یا از آن اقتباس می‌شد.[۱۴]

افزون بر جلیل محمدقلی زاده، بنیانگذار روزنامه، که در اصل «ملانصرالدین» تخلص ادبی خود او بود و میرزا علی اکبر صابر که تا آخرین روزهای زندگی خویش شعرهایش در روزنامه چاپ می‌شد، کسانی همچون: «حق وردیف»، «م.س. اردوبادی»، «غمگسار»، «م. معجز»، «ف. نعمان زاده» و «نظمی» هم نوشته های خود را در آنجا چاپ می‌نمود و با روزنامه همکاری داشتند. کار تصویرگری روزنامه نیز با «ا. اشمرلینگ»، «ای. روتر» و عظیم عظیم زاده، نقاش معروف آذربایجان بود.[۱۵] «روتر» و «اشمرلینگ» از تکنیک بالایی برخوردار بودند، آنان اوایل کار به دلیل نداشتن آشنایی با زندگی آذربایجانی ها برای آفریدن تیپ ها و کاراکترهای مختلف اجتماعی دچار مشکل بودند. اما محمدقلی زاده و دیگر همکاران روزنامه در این زمینه به آنان یاری می‌رساندند.[۱۶] درباره تاریخ همکاری عظیم زاده که از بزرگترین نقاشان آذربایجان است با «ملانصرالدین» اظهارات گوناگونی وجود دارد. اما نخستین تصویر کشیده شده توسط او در صفحه ۸ شماره ۳ سال ۱۹۰۶ روزنامه به چاپ رسیده است.[۱۷]

در رشد افکار و اندیشه های سیاسی مطرح شده در روزنامه نیز «عمر فائق نعمان زاده»، «قربانعلی شریف اف»، «مشهدی حبیب زینال اف»، «علی محزون رحیم اف»، «مجیری»، «سلمان ممتاز»، «فریدون بیگ گوجرلی» و «میرزا محمد آخوندف» سهم بسزایی داشتند.[۱۸] نقاشی ها و تصاویر نیز جایگاه ویژه‌ای در «ملانصرالدین» داشتند. از همین رو نمی‌ارزد از حجم مجله به تصاویر اختصاص داشت، چرا که مردم بی‌سواد یا کم‌سواد از دیدن این تصاویر به مطالب زیادی می‌بردند که نمی‌توانستند آنها را بخوانند. «ملانصرالدین» همیشه با گرفتاری های مالی روبرو بود، به همین خاطر محمد قلی زاده ناگزیر از چاپ آگهی های تجاری بود. اما بسیاری از این آگهی ها پیرامون موضوعاتی بود که به درد مردم می‌خورد.[۱۹] از همان آغاز انتشار «ملانصرالدین» رویدادهای شرق نزدیک و بویژه ایران و ترکیه را به دقت زیرنظر داشت، توجه به انقلاب مشروطه، رویدادهای شهر تبریز و دیگر نقاط ایران، پرداختن به شخصیت های انقلابی و هجو فضا لاییون در دستور کار «ملانصرالدین» قرار داشت. «ملانصرالدین» زندگی کارگران ایرانی شاغل در قفقاز را به خوبی نشان می‌داد. در مقاله‌ای به نام «پول کارگر ایرانی به کجا می‌رود؟» به همین موضوع پرداخته شده و درباره ستمی که به کارگران ایرانی می‌شده و نیز رفتار زشت و بد «رفع الدوله» کنسول ایران افشاگری نموده است.[۲۰] محمد سعید اردوبادی، یکی از سوسیال دموکرات های نامی مشاهدات خود از انقلاب مشروطه را برای چاپ به گروه تحریریه روزنامه در تفلیس می‌فرستاد.[۲۱]

«ملانصرالدین» همواره ایرانیان قفقاز را به مبارزه در کنار هم میهنان خویش فرامی‌خواند. در یکی از شماره های آن در تصویری به نام «در تبریز» حرکت و خیزش مردم شهر به خوبی نشان داده شده که در آن عوامل ضد انقلاب و وابسگرا در حال فرار هستند.[۲۲]

در زمینه ترور و پرداختن به کارهای بیهوده نیز «ملانصرالدین» ضمن نکوهش از ترور، راه های درست و اصولی پیکار با دشمنان مردم و خودکامگان، را گوشزد می‌نمود.[۲۳]

در اوج رویدادهای تبریز و یورش مرتجعان و دشمنان آزادی، مانند رحیم خان عین الدوله به آن شهر، «ملانصرالدین» نوشت: «به همراه برادران ایرانی در مصیبت مردم ایران ما نیز متاثر هستیم و در برابر مبارزانی که با قلم و سلاح خود به پیکار برخاستند و به شهادت رسیدند، سرتعظیم فرود می‌آوریم و از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که ایران از این بلایا رهایی و به خوشبختی دست یابد.[۲۴]

«ملانصرالدین» در برابر فشارهایی که بر مطبوعات دموکرات ایران وارد می‌گردید ساکت نمی‌ماند و در یکی از شماره های خود با چاپ تصویری از عده‌ای قلدر که روزنامه «عدالت» را بست‌اند و از در دفتر آن قفل بسیار بزرگی آویزان کرده‌اند، در زیر آن نوشته بود: «جایی که آزادی هست، نیازی به روزنامه نیست!»[۲۵] در ماجرای به توپ بستن مجلس توسط لیاخوف هم «ملانصرالدین» ساکت نماند، و در مقاله‌ای که در سال ۱۹۱۰ در روزنامه به چاپ رسید با طنزی تلخ و گزنده، نیروهای ارتجاع حاکم به خاطر سرکوب مجاهدان و زخمی نمودن ستارخان و باقرخان زیر آماج حملات قرار گرفتند.[۲۶] «ملانصرالدین در دو عرصه استمدار و خودکامگی مبارزه را ادامه می‌داد و به محمدعلی و زبردستان او که در تلاش برای به دست آوردن تاج و تخت از دست رفته بودند می‌تاخت.

«ملانصرالدین» از زبان مرتجعان نوشت: «اگر خرس قره داغ رحیم خان را با شکوه و جلال به تبریز بیاورند و بر روی پاهای او بیافتند و گناهان خویش را به گردن بگیرند و از او پوزش بخواهند، آیا قیامت برپا خواهد شد؟ اگر رحیم خان کمی بعد، از گناهان آنان درگذرد و سرفرصت دوباره تبریز را محاصره و آذربایجان را به آتش بکشد و به زنان!... (لعنت به تو شیطان) آیا قیامت برپا خواهد شد.»[۲۷]

در سال ۱۹۰۷ انتشار «ملانصرالدین» از سوی مقامات وقت متوقف شد و پس از ۲۲ روز، دوباره انتشار آن از سرگرفته شد. باز دیگر در سال ۱۹۱۲، انتشار روزنامه متوقف و پس از ده ماه وقفه در سال ۱۹۱۳ مجددا منتشر شد، اما باز در همین سال روزنامه توقیف و شماره ۱۶ آن مصادره گردید و در ۳۰ ماه مه همان سال ۳۵۰۵ نسخه از روزنامه جمع آوری شد.[۲۸] «ملانصرالدین» در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ منتشر نمی‌شد، اما جالب اینجا بود که در این مدت، میان اداره های مختلف جهت نابودی شماره های مصادره شده آن نامه نگاری انجام می‌شد.[۲۹]

در تبریز، مرکزی برای پخش «ملانصرالدین» به وجود آمده بود و این مرکز همزمان اندیشه های خود را توسط «ملانصرالدین» نشر می‌داد. یکی از تشکیلاتچیان این مرکز، میرزا علی اکبر محمدقلی زاده، برادر جلیل محمد قلی زاده بود. میرزا علی اکبر محمدقلی زاده نوشیخ محمد خیابانی کار می‌کرد.[۳۰]

جلیل محمدقلی زاده
بنیانگذار روزنامه ملانصرالدین

چاپ انتباه نامه «جمعیت دموکرات ترقیون ایرانیان» در «ملانصرالدین» خودگواهی همین موضوع است. افزون براین مقاله های زیادی درباره قیام شیخ محمد خیابانی در «ملانصرالدین» به چاپ رسیده است و رفتن محمدقلی زاده به تبریز نیز به درخواست شیخ محمد خیابانی صورت گرفته است.[۳۱]

در سال ۱۹۲۰ جلیل محمدقلی زاده به همراه خانواده‌اش به تبریز کوچ نمود و در آن شهر کار چاپ «ملانصرالدین» را دنبال نمود.[۳۲] مجموعا ۸ شماره از «ملانصرالدین» در سال ۱۹۲۱ در تبریز به چاپ رسید.[۳۳]

محمدقلی زاده در تبریز بود که قیام شیخ محمد خیابانی خاموش گردانیده شد و خود او نیز هدف تیرهای مرتجعان قرار گرفت و به خاک و خون در غلتید. از همین رو او به شدت متاثر گردید و با سبک ویژه خود در روزنامه نوشت: «همه جا را دود گرفته، مجالس و خانه ها را دود دخانیات و مشروبات، کوچه ها را دود حمام، معنویات را دود موهومات و روح و قلب را دود کثافت. خلاصه، مردم در دود، در حال غرق شدن اند و در این حال در انتظار نجات».[۳۴]

در سال هایی که دودمان قاجار آخرین نفس های زندگی خود را می‌کشید و رضاخان در حال یکه تازی بود تا راه بر سلطنت خودکامه خود کاملا هموار سازد، میرزا جلیل محمدقلی زاده اندوه و افسوس خویش از سرانجام مشروطه را در مقاله «انقلاب لازم است» که در شماره ۳ سال ۱۹۲۲ «ملانصرالدین» به چاپ رسید، چنین بیان داشت: «... آن هنگام من خام بودم، وقتی قانون اساسی نوشته می‌شد، من خوشحال شده بودم که ایران نیز درست شد، امیدوار بودم که سرانجام ایرانیان نیز خواهند توانست نفس بکشند... این نشد! برروی چنین قانون اساسی باید گفد شد...

تاریکی بسیار ژرف است و سیاهی ژرف‌تر، در اینجا بسیار - بسیار توپ و تفنگ لازم است. نمی‌دانم، آیا آتش باروت، نمی‌دانم، توپ فرهنگ، نمی‌دانم، پیشرفت تمدن یا دینامیت انقلاب، یا بلکه هر دو لازم است، به هر حال انقلاب لازم است... ما بایی صبری باید در انتظار انقلاب ایران باشیم و این حال چقدر ناراحت کننده‌ام، امیدوار نیستیم که در زمان کوتاهی افکار روشن و موهومات متلاشی گردد و مردم بیچاره در جست‌وجوی راه نجات خویش را بیابند».[۳۵]

نوشته های «ملانصرالدین» درباره ایران بسیار است و ما در اینجا از آوردن نمونه های دیگر خودداری و تنها به نوشتن نام تعدادی از آنها بسنده می‌کنیم.

عنوان تعدادی از نوشته های طنز و جدی محمدقلی زاده که درباره ایران و ایرانیان و مناسبات رایج میان آنان می‌باشد و در شماره های گوناگون «ملانصرالدین» و یا در جاهای دیگر به چاپ رسیده بودند است: «حریت در ایران» ۱۹۰۶؛ تفلیس؛ «تسبیح خان» ۱۹۲۳؛ «مشهدی رحیم بقال»؛ «کنسول های ایران» ملانصرالدین شماره ۱۵ سال ۱۹۰۶؛ «به ایرانیان» ملانصرالدین شماره ۲۶، سال ۱۹۰۶؛ «محمدعلی شاه و بت پرستان» ملانصرالدین شماره ۵، سال ۱۹۰۷؛ «اعتدالیون» ملانصرالدین شماره ۱۷، سال ۱۹۱۰؛ «محله بیکارها» ملانصرالدین شماره ۱، سال ۱۹۲۱؛ «دخار» ملانصرالدین شماره ۲، سال ۱۹۲۱؛ «القاب در ایران» ملانصرالدین شماره ۴، سال ۱۹۲۱؛ «رشید الممالک» ملانصرالدین شماره ۲۶، سال ۱۹۲۳؛ «هدف اصلی چه بوده است» ملانصرالدین شماره ۱، سال ۱۹۲۶ و... [۳۶]

روزنامه «ملانصرالدین» در مدت زمان انتشار ۲۵ ساله خود، جمعا ۳۷۸ شماره منتشر شد. ۳۴۰ شماره این روزنامه از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸ در تفلیس، ۸ شماره از آن در سال ۱۹۲۱ در شهر تبریز و ۳۰۰ شماره دیگر از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۱ در شهر باکو منتشر شد.[۳۷]

خط روزنامه «ملانصرالدین» از زمان نخستین شماره آن در سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۲۸ با الفبای عربی و از سال ۱۹۲۹ به بعد با الفبای لاتین بود.[۳۷]

**منابع و ماخذ:**

**۱-یحیی آرین پور: از صبا تا نیما، جلد دوم، چاپ ۱۳۷۲، ص ۴۴.**

**۲- شاید نهادن نام کاریکاتور بر تصاویر «ملانصرالدین» با ویژگی هایی که امروز برای کاریکاتور بر می‌شمرند، چندان دقیق نباشد، اما به دلیل اینکه روش روزنامه طنز و فکاهی بوده و تصاویر آن نیز از همان زاویه دید و با مضامین خنده دار تهیه می‌شده، ما نیز در اینجا از واژه کاریکاتور استفاده کرده‌ایم.**

**۳- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، چاپ شانزدهم، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۹۴.**

**۴- ایرج افشار: اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، تهران ۱۳۵۸، ص ۷۸.**

**۵- کسروی، پیشین، ص ۱۹۵.**

**۶- همان، ص ۱۹۴.**

**۷- ناظم آخوندوف، آذربایجان طنز روزنامه ای (۱۹۲۰ - ۱۹۰۶)، تهران ۱۳۵۸، صص ۲۴ و ۲۵.**

**۸- محمدجلیل قلی زاده، متخلص به «ملانصرالدین» در سال ۱۸۶۶ در ده «نهرم» نخجوان به دنیا آمد. پدران او ایرانی بودند و از شهر «خوی» به آنجا کوچیده بودند. او یکی از برجسته ترین طنزپردازان، نویسندگان و روزنامه نگاران یک سده اخیر شرق می‌باشد که خود و روزنامه‌اش تاثیرگذار بوده‌اند. او فعالیت های ادبی خود را از سال ۱۹۰۱ آغاز کرد. محمدقلی زاده افزون بر روزنامه نگاری، در داستان نویسی و نمایشنامه نویسی نیز دستی داشت و آثار بسیاری از خود برجای گذاشته است. کمدی «بردگان» او که در سال ۱۹۱۰ در شهر باکو به روی صحنه رفت، شهرت بسیاری برای او کسب نمود. «یحیی آرین پور» این اثر را همپای «بازرس» گوگول و «تارتوف» مولیر دانسته است. محمد قلی زاده در چهارم ژانویه سال ۱۹۳۲ در شهرباکو جهان را ترک نمود. متاسفانه هنوز بررسی همه جانبه‌ای از محمدقلی زاده و آثار او در ایران انجام نگرفته است.**

**۹- ناظم آخوندوف، پیشین، ص ۲۶.**

**Sovet Ensiklopediyasi, VII cild, Baky 1983, 375.**

**۱۰- Azarbaycan**

**۱۱- همانجا.**

**Molla nasraddinin poetikasi, Baky,elm, 1985, 6.**

**۱۲- Islam Agayev,**

**۱۳- همان، ص ۷.**

**۱۴- در این باره علاقه‌مندان می‌توانند به جلد دوم کتاب از صبا تا نیما، نوشته یحیی آرین پور و روزنامه های طنز آذربایجان ناظم آخوندوف و مقاله: «میرزا علی اکبر صابر، هوپ هوپ نامه و انقلاب مشروطه»، از همین قلم، چاپ شده در شماره ۱۴۸ روز پنجشنبه ۱۲ مرداد روزنامه «اعتماد ملی» مراجعه نمایند.**

**۱۵- Azarbaycan... 37s.**

**۱۶- ناظم آخوندوف، پیشین، صص ۳۴و۳۵.**

**۱۷- همانجا.**

**۱۸- آخوندوف، پیشین، ص ۳۳.**

**۱۹- همان، ص ۳۴.**

**۲۰- همان، ص ۵۶.**

**۲۱- همان، ص ۵۷.**

**۲۲- همان، ص ۵۸.**

**۲۳- همانجا.**

**۲۴- آخوندوف، پیشین، ص ۵۹.**

**۲۵- همان، ص ۶۱.**

**۲۶- همان، ص ۶۲.**

**۲۷- همان، ص ۶۳.**

**۲۸- همان، صص ۷۷و ۷۸.**

**۲۹- همان، ص ۷۹.**

**۳۰- همان، ص ۸۷.**

**۳۱- همان، ص ۸۸.**

**Ensiklopediyasi, VI cil Bakv 1982. 292 s.**

**۳۲- Azarbaycan Sovet**

**۳۳- سولماز رستموا توحیدی: آذربایجان دوری مطبوعاتی ۱۹۹۰ - ۱۸۷۵، بیبلو غرافیا (عرب الیفبایسلا، ساخلانلیمیش نسخه لر اساسیندا)، باکو ۱۹۹۳، ص ۱۲۰. محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان، شماره‌های منتشر شده «ملانصرالدین» در تبریز را ۶ شماره نوشته (چاپ ۱۳۷۸، ص ۶۰۳). اما به نظر می‌رسد که نوشته خانم توحیدی وانسیکلوپدی آذربایجان مبنی بر انتشار ۸ شماره «ملانصرالدین» در تبریز معتبرتر باشد.**

**۳۴- جلیل محمدقلی زاده: سنجیلمیش اثرلری، نشره حاضرلایانی، عباس زمانوف، باکو ۱۹۶۷، ص ۱۲.**

**این چند سطر بخشی از مقاله‌ای است با نام «توستی» (= دود)، که در شماره ۷ سال ۱۹۲۱ ملانصرالدین در تبریز به چاپ رسیده است.**

**۳۵- همان، صص ۶۴۵ و ۶۴۶.**

**۳۶- متن کامل مقاله‌ای نامبرده شده در «برگزیده آثار» جلیل محمدقلی زاده که در زیر نویس قبلی به زبان اصلی معرفی شده است، چاپ گردیده.**

**Sovet Ensiklopediyasi, VII cild, Baky 1983, 37s.**

**۳۷- Azarbaycan**

## یکی مثلا این که

# هذیان پوست*

■ شاپور جورکش ■

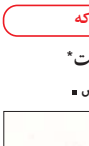


**انسان نر**
**از مادینه هات**
**یکی ش زخم می‌خورد**
**و یکی ت زخم**

بردیوار موزه پارس قاب خانم کوچکی آویز است که حکایت آن عارفی را تصویر می‌کند که مریدانش گفتند تو در حالت سماع انا الحق می‌گویی. شیخ گفت من بی‌خویش می‌گویم، هرگاه گفتم مرا بکشید.

بار دیگر چون شیخ به سماع درآمد و اناالحق گفت هر یک از مریدان با خنجر و دشنه‌ای به او حمله بردند اما به هر عضوی از او که می‌زدند همان عضو در بدن خودشان مجروح می‌شد. آن قاب خانم، مریدان را در حال زخم زدن - خوردن، زخمی کردن - شدن و یا خود - دیگر کشی نشان می‌دهد.

دفتر «هذیان پوست» از بهار علیزاده، مثل همان خانم‌ها، شعرهای کوچک و ژرفی را در برمی‌گیرد که همه بی‌نامند. علیزاده طبیعت شعرها را همچنان که آمده اند به خواننده سپرده که شعر بالا نمونه آن است.

در این شعر کوتاه انسان نر از مادینه ها جدا نیست و کاربرد ضمیر «یکی ت» همان کاری را می‌کند که خنجر مریدان می‌کرد. او خود - دیگر کشی، زخم خوردن - زدن را در همین مجال کوتاه ده کلمه‌ای با قدرت اجرا کرده است و چنان مفهوم وحدت را بین نر - ماده به رخ کشیده که حیف است بر شعر او برچسب زن -گرایی بزنیم، چرا که ادبیات همچون مادری است که فرزندان ذکور و اناث خود هر دو را عشق می‌ورزد و به یک اندازه دوست دارد. اما نمی‌توان نادیده گرفت که زبان شعر علیزاده به شکلی بارز از زایوه دیدهای زنانه را به نمایش می‌گذارد و اگرچه زبان گرایی بیش از حد، خواننده را از بعضی شعرهای او می‌رماند و هرچند که عناصر عرفانی نقش مایه‌های آگاهانه ذهن اویند، اما علیزاده متولد ۱۳۶۲، در ابتدای افق باز و روشن شعر ایستاده است. حضور شاعرانی چون او، وحید داور، محمود طوارت و ... است که آینده پرتوان شعر ما را رقم خواهند زد.

* سروده بهار علیزاده، انتشارات آرویج، ۱۳۸۵.

# دموکراسی در همه جا

■ سجاد صاحبان زند ■

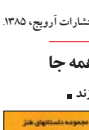


بعضی از مسائل روزمره آن قدر دم دستی هستند که کسی بهشان فکر نمی‌کند. به طور مثال بارها دیده‌ایم که خانمی از کسی خواسته تا بچه اش را دعوا کند. اما کمتر به این قضیه فکر کرده‌ایم که همین موقعیت ساده می‌تواند چه حادثه‌ای تولید کند. داستان اول مجموعه داستان های طنز «دموکراسی در همه جا» بیان همین موقعیت است. با خواندن این داستان که حسابی خنده‌تان را درمی‌آورد، می‌بینید که همین موقعیت ساده می‌تواند تولید چه دردسرهایی کند. کار به آنجا می‌کشد که راوی داستان مسیر روزانه‌اش را عوض کند و شهر را دور بزند تا به خانه برود.

داستان دوم مجموعه «دموکراسی در همه جا» نوشته محمدرضا محمدی جرقویه‌ای بی گمان جالب ترین داستان مجموعه است. شاید به همین دلیل است که نویسنده اسم کتاب را ازآن برداشته است. این داستان ماجرای خانواده‌ای را بازگو می‌کند که پدرخانواده لیسانس علوم سیاسی دارد و عاشق